

عاشورا، سراسر مدرسه عشق است. هراندازه که انسان‌ها با درس‌های نهفته در آن حرکت خونین و ژرف (که بشریت را با ارزش‌های متعالی و مفهوم حیاتِ هدفدار آشنا ساخت) آشناتر گردند، به همان میزان عزتمندتر خواهند زیست و پایه‌های حکومت طاغوت را خواهند لرزاند.

درس‌هایی که از عاشورا می‌توان گرفت، در گفتار و کردار امام حسین علیه السلام و یارانش دیده می‌شود، و کسی که به دقت در مجموع این واقعه بنگرد و آن را فرا راه خود قرار دهد، با این درس‌های انسان ساز آشنا می‌گردد.

در این نوشتار برخی از این درس‌ها را برمی‌شماریم:

برپاداشتن نماز

چرا نماز، مورد اهتمام فوق العاده اهل بیت علیهم السلام بوده است؟ تا آنجا که در میدان جنگ نیز نماز را اقامه می‌کردند. چرا سیدالشهدا علیه السلام که برای جان یاران خویش ارزش فراوانی قائل بود، حاضر شد تعدادی از اصحابش در برابر آماج تیرها قرارگیرند، اما نماز اقامه شود؟

حقیقت این است که نماز، ارتباط بی‌واسطه با خداوند، و معراج نمازگزار است؛ و انسان را به مقام قرب پروردگار می‌رساند، پس دارای اهمیت فراوان است. دلیل دیگری نیز می‌تواند در کار باشد. و آن اینکه، نماز عبادتی است که در آن، حتی پیش از ارتباط درست با پروردگار، سخن از رابطه صحیح با بندگان خداوند و ادای حقوق آنان نیز در میان است؛ گرچه در مکانی خلوت، اقامه شود.

پروردگار، نمازی را می‌پذیرد که در مکانی مباح خوانده شود، و غصبی نباشد و با لباسی خوانده شود که حاصل تاراج دارایی کسی نباشد؛ و با آب وضویی ادا شود که دزدی و مال دیگران نباشد. خلاصه آنکه مراعات حق الناس از پیش شرط‌های ورود به نماز است. این گونه است که در نهاد نماز - این نماد ارتباط با خدا، یک حقوق بشر بزرگ، تعبیه شده است. این نیز می‌تواند دلیل دیگر اهتمام امامان معصوم علیهم السلام، به ویژه سالار شهیدان علیه السلام به اقامه این فریضه الهی باشد.

به تعبیر استاد شهید آیت الله مطهری: «انسان وقتی که می‌خواهد نماز بخواند، به راستی می‌خواهد خود را یک انسان واقعی بکند و بنمایاند؛ زیرا یک انسان واقعی، آن کس است که اولاً: حقوق اجتماعی را محترم

بشمارد و نمازگزار، اول چیزی که توجه دارد این است که آب وضو و محل وضو و لباس و مکان او غصبی نباشد، و ثانیاً: یک انسان واقعی، وقت شناس و اهل انضباط است، و نمازگزار در پنج وقت یا سه وقت، همیشه خود را حاضر می‌دارد، و ثالثاً: نمازگزار قبله شناس است، می‌داند به کدام سو متوجه شود.»

قبله او جایی است که آنجا به دست ابراهیم بنا شده است نه با دست ستمگر و یاغی؛ جایی است که آنجا مظهر فرهنگ و معارف دین است، نه بلا دکفر و رابعاً: نمازگزار خود را از آلودگی‌ها و نجاست‌ها پاکیزه نگه می‌دارد، و خامساً: احساسات و غرایز خود را کنترل می‌کند، و برای مدتی نه می‌خورد و نه می‌خوابد و نه می‌گرید و نه می‌خندد و نه به این طرف و آن طرف متوجه می‌شود، و سادساً: عالی‌ترین اذکار، مانند تکبیر و تسبیح و تحمید را تکرار می‌کند.

از آن جاکه پیغمبران دو هدف داشتند: یکی کشاندن قلب‌ها و روح‌ها به عالم بالا؛ همان گونه که در قرآن کریم می‌خوانیم: «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا وَمُبَشِّرًا وَنَذِيرًا * وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ...»؛ «ای پیامبر! ما تو را فرستادیم تا شاهد و بشارت دهنده و بیم دهنده باشی و به اذن حق، خلق را به سوی خدا دعوت کنی...» احزاب، ۴۵ و ۴۶.

و دیگری برقرار کردن عدالت در اجتماع، که می‌فرماید: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...»؛ «همانا ما پیامبران را با ادله و معجزات (به سوی خلق) فرستادیم و برایشان کتاب و میزان (عدل) نازل کردیم تا مردم به راستی و عدالت گرایند...» حدید، ۲۵.

«نماز، به هر دو هدف پیامبران کمک می‌کند. نماز که مذکر ایمان است، پشتوانه عدالت اجتماعی و اصل مساوات و رعایت حقوق اجتماعی نیز می‌باشد و سر موفقیّت اسلام، این است که عدالت و عبادت را به هم توأم کرده است.»

یادداشت‌های شهید مطهری، تهران، صدرا، دوم، ۱۳۸۵ش، ج ۷، ص ۲۶۶، ۲۷۱ و ۲۷۲.

نکته پایانی و قابل توجه در باره این فریضه آنکه، نماز پیش از آنکه یاد کردن بنده از خداوند باشد، یاد کرد خدا از بنده خویش است. نخست، این خداوند است که به یاد بنده‌اش می‌افتد، و آن گاه بنده او بر اثر این توجه پروردگار، توفیق یاد کردن خداوند را می‌یابد.

پس اقامه نماز راستین، نشانه کشش پروردگار به بنده خویش و ترک آن، علامت نبود محبت خداوند به بنده‌اش است.

به تعبیر زیبای حافظ:

تا که از جانب معشوقه نباشد کششی
کوشش عاشق بیچاره به جایی نرسد
در تفسیر مجمع البیان، ذیل آیه شریفه «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَ لَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ»؛ «همانا نماز
از کار زشت و ناپسند بازمی‌دارد، و قطعاً یاد خدا بالاتر است». (عنکبوت، ۴۵) این گونه آمده است:
«وَلَذِكْرُ اللَّهِ أَكْبَرُ؛ یعنی خدا با ارزانی داشتن رحمت خویش بر شما، پیش از فرمانبرداری شما از او یادتان
می‌کند. و این یاد خدا از شما، بزرگ تر است از یاد شما از او.»

مجمع البیان، ابو علی فضل بن حسن طبرسی، تحقیق و نگارش: علی کرمی، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۸۰ش، ج ۱۰، ص ۷۵۲

نماز شب عاشورا

راوی می‌گوید:

وَلَمَّا رَأَى الْحُسَيْنَ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَرَّصَ الْقَوْمَ عَلَى تَعْجِيلِ الْقِتَالِ وَقَلَّةِ انْتِفَاعِهِمْ بِمَوَاعِظِ الْفِعَالِ وَالْمَقَالِ، قَالَ لِأَخِيهِ
الْعَبَّاسِ عَلَيْهِ السَّلَامُ :
إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ تَصْرِفَهُمْ عَنَّا فِي هَذَا الْيَوْمِ فافْعَلْ، لَعَلَّنَا نُصَلِّيَ لِرَبِّنَا فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ، فَإِنَّهُ يَعْلَمُ إِنِّي أَحِبُّ الصَّلَاةَ
لَهُ وَتِلَاوَةَ كِتَابِهِ؛

لهوف، سید بن طاووس، ترجمه: عقیقی بخشایشی، قم، نویداسلام، دوم، ۱۳۷۸ش، ص ۱۰۷.

چون امام حسین علیه السلام دیدند که (در روز تاسوعا سپاه ابن زیاد) در شروع جنگ، بسیار عجله و شتاب
دارند، و موعظه و نصیحت گفتاری و عملی در آنان اثر نمی‌گذارد، خطاب به برادرش عباس علیه السلام فرمود:
اگر می‌توانی این سپاه را امروز از ما منصرف کنی، این کار را بکن! تا یک امشب را به نماز بپردازیم؛ زیرا
خدا می‌داند که من به نماز و تلاوت قرآن علاقه دارم.»

سپس راوی چنین ادامه می‌دهد: «عباس آمد و در خواست امام حسین علیه السلام را با آنان در میان گذاشت.
عمر بن سعد سکوت کرد، و گویا مایل نبود تأخیری در جنگ رخ دهد. عمر بن حجاج زبیدی گفت: «به
خدا قسم! اگر هر کس دیگری چنین درخواستی می‌کرد، می‌پذیرفتیم. چگونه از حسین نپذیریم، و حال
آنکه او از آل محمد است.»

پس قبول کردند، و جنگ یک روز به تأخیر افتاد. راوی می‌گوید: «وَبَاتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَ أَصْحَابُهُ تِلْكَ
اللَّيْلَةَ، وَ لَهُمْ دَوِيٌّ كَدَوِيٌّ النَّحْلِ، مَا بَيْنَ رَاكِعٍ وَ سَاجِدٍ وَ قَاعِدٍ؛ لهوف، ص ۱۱۱ و ۱۱۲.»

حسین علیه السلام و یارانش آن شب را در حالی به صبح رسانیدند که (بر اثر دعا و نیایش) همه‌های همچون همه‌های زنبور عسل از اردوگاه ایشان به گوش می‌رسید. و آنها یا در رکوع بودند و یا در سجود و قعود.

روضه:

آخرین نماز امام حسین علیه السلام در روز عاشورا اتفاق افتاد. چون وقت نماز ظهر فرا رسید، مردی از یاران آن حضرت به نام «ابو ثمامه صیداوی» به آن حضرت عرض کرد: «ای ابا عبدالله! جانم به فدایت! این گروه به مانزدیک شده‌اند و به خدا سوگند که پیش از تو، من باید کشته شوم و دوست دارم چون خدا را ملاقات می‌کنم با تو نماز خوانده باشم.» امام حسین علیه السلام سر به سوی آسمان برداشت و فرمود: «نماز را تذکر دادی، خدای تو را از نمازگزاران قرار دهد.» آن گاه امام حسین علیه السلام زهیر بن قین و سعید بن عبد الله را گفت در جلوی آن حضرت بایستند، تا او نماز ظهر بگذارد، پس امام علیه السلام و یارانشان نماز خوف به جای آوردند.^۱

که حمد و قل هو الله کارشان بی

خوشا آنان که الله یارشان بی

بهشت جاودان بازارشان بی

خوشا آنان که دایم در نمازند

رباعیات ابو سعید ابوالخیر، بابا طاهر، تصحیح: جهانگیر منصور، تهران، ناهید، دوم، ۱۳۸۱ش، ص ۲۶۴.

^۱ قصه کربلا، علی نظری منفرد، تهران، سرور، سوم، ۱۳۷۷ش، ص ۳۰۷ و ۳۰۸.

ایثار

جهان، پیشرفت‌های مادی، علمی و معنوی خویش را وامدار ایثارگران است؛ آنها که از مال و جسم و جان خویش، مایه گذاشتند تا آدمیان را مهمان انواع برکت‌ها کنند؛ آنان که سوختند تا به جمع بشر روشنایی بخشند؛ گریستند تا بر لب‌های دیگران شکوفه خنده بنشانند، و بار غم به دوش کشیدند تا برای دیگران، شادمانی به ارمغان آورند.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «خَيْرُ الْمَكَارِمِ الْإِيثارُ»؛ بهترین مکارم اخلاق، ایثار است.^۱

آن حضرت در حدیثی دیگر در این باره فرموده است: «عِنْدَ الْإِيثارِ عَلَى النَّفْسِ، تَبَيَّنَ جَواهِرُ الْكُرَماءِ»؛ «هنگام مقدم داشتن دیگران بر خویش، گوهرهای (درونی) کریمان آشکار می‌شود»^۲ غررالحکم و درر الکلم، ج ۴، ص ۳۲۶.

شاعر معاصر، پروین اعتصامی در داستانی نمادین، نمونه زیبایی از ایثار را به رشته نظم درآورده است. در این حکایت چنین می‌خوانیم: «شبی شاهدهی (شخصی) با شمعی به گفتگو پرداخت، و از هنرنمایی‌ها و شاهکارهای خویش که در دل آن شب، موفق به انجام آن شده بود، سخن به میان آورد، و آنها را به رُخ شمع کشید؛ و در این ستایش از خویش تا آنجا پیش رفت که با طعنه به شمع گفت:

تو به گرد هنر من نرسی زان که من بذل سر و تن کردم

بدین گونه، آن شخص از این نکته مهم غافل شده بود که اگر روشنایی حاصل از ایثار شمع و اشک ریختن و پرتو افکندن او نبود، وی توان انجام دادن هیچ یک از آن هنرنمایی‌ها را نداشت. اینجا بود که شمع برای آنکه وی را از این بی‌خبری بیرون آورد و متوجه ایثار خود کند، در پاسخ او می‌گوید:

شمع خندید که بس تیره شدم تا ز تاریکی ات ایمن کردم

پی پیوند گهرهای تو بس گهر اشک به دامن کردم

گریه‌ها کردم و چون ابر بهار خدمت آن گل و سوسن کردم

خوشم از سوختن خویش از آنک سوختم بزم تو روشن کردم

خرمن عمر من ار سوخته شد حاصل شوق تو خرمن کردم

کارهایی که شمردی بر من تو نکردی همه را من کردم

دیوان پروین اعتصامی، به کوشش: احمد دانشگر، تهران، حافظ نوین، اول، ص ۴۲۲

^۱ غررالحکم و درر الکلم، محمد تمیمی آمدی، انتشارات دانشگاه تهران، چهارم، ۱۳۷۳ش، ج ۳، ص ۴۲۱

یکی از عارفان بزرگ گفت که هیچکس بر من، چنان غلبه نکرد که جوانی از بلخ. از حج می آمد، مرا گفت: «حدّ زهد نزد شما چیست؟» گفتم: «چون بیایم بخوریم و چون نیایم صبرکنیم.» گفت: «سگان بلخ نیز همین صفت را دارند.» پس من او را گفتم: «حدّ زهد نزد شما چیست؟» گفت: «ما چون نیایم صبر کنیم و چون بیایم ایثار کنیم.» عوارف المعارف، شیخ شهاب الدین سهروردی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چهارم، ۱۳۸۶ش، ص ۱۱۲

بی گمان، خدمت بزرگ سالار شهیدان به جهان بشری، در سایه ایثار و جانفشانی آن حضرت بوده است. آن حضرت و دیگر شهدای کربلا با خورشید ایثار خویش، فرا راه آدمیان را روشن کردند، و زمینه رویش انواع خوبی ها و نیکی ها را در میان جامعه انسانی فراهم نمودند.

به تعبیر استاد شهید مرتضی مطهری: «همه کسانی که به بشریت به گونه ای خدمت کرده اند، حقی به بشریت دارند؛ ولی هیچ کس حقی به اندازه حق شهدا بر بشریت ندارد؛ چراکه شهید، آن کسی است که با فداکاری و از خودگذشتگی خود، و با سوختن و خاکستر شدن خود، محیط را برای دیگران مساعد می کند.

مثل شهید مثل شمع است که خدمتش از نوع سوخته شدن و فانی شدن و پرتو افکندن است، تا دیگران در این پرتو که به بهای نیستی او تمام شده، بنشینند و آسایش بیابند و کارخویش را انجام دهند. آری، شهدا شمع محفل بشریت اند؛ سوختند و محفل بشریت را روشن کردند. اگر این محفل، تاریک می ماند، هیچ دستگامی نمی توانست کار خود را آغاز کند یا ادامه بدهد.

انسان که در روز در پرتو خورشید تلاش می کند، و یا شب در پرتو چراغ یا شمع، کاری انجام می دهد؛ به همه چیز توجه دارد، جز به آنچه پرتو افشانی می کند؛ که اگر پرتو افشانی او نبود، همه حرکت ها متوقف و همه جنب و جوش ها راکد می شد.

شهدا پرتو افشانان و شمع های فروزنده اجتماع اند، که اگر پرتو افشانی آنها در ظلمات استبدادها و استعبادها نبود، بشر ره به جایی نمی برد. پشت سر هر شهادتی یک روشنایی پیدا می شود. در حقیقت، شهادت برای اجتماع، نوعی تصفیه نفس است.» یادداشت های شهید مطهری، ج ۶، ص ۸۹

جان است و از محبت جانان دریغ نیست
اینم که دست می دهد ایثار می کنم

کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، تهران، ناهید، اول، ۱۳۷۵ش، ص ۵۱۵

مصدق روشن ایثار

برای «ایثار» و گذشتن از همه هستی خویش در راه خدا، چه نمونه ای بهتر از حضرت عباس علیه السلام می توان یافت؟! او بزرگ ترین جانباز و ایثارگر کربلا بود که بر قلّه ایثار جای گرفت؛ کسی که امام سجاد

علیه السلام در ستایش از او فرمود: «رَحِمَ اللَّهُ الْعَبَّاسَ، فَلَقَدْ آثَرَ وَ أْبْلَى وَ فَدَى أَخَاهُ بِنَفْسِهِ حَتَّى قَطَعَتْ يُدَاهُ، فَأَبْدَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِمَا جَنَاحَيْنِ يَطِيرُ بِهِمَا مَعَ الْمَلَائِكَةِ فِي الْجَنَّةِ كَمَا جَعَلَ لِجَعْفَرِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ؛ خدا رحمت کند عباس علیه السلام را که ایثار کرد و دچار مصائب شد و جانش را برای برادرش حسین علیه السلام فدا کرد تا آنجا که دست‌هایش در این راه قطع شد. خداوند به جای آن دو دست، دو بال به او عنایت کرد که با آن دو بال در بهشت، همراه فرشتگان پرواز می‌کند؛ چنان که خداوند به جعفر بن ابی طالب علیه السلام نیز (به جای دودستش که در جنگ موته قطع شد) دو بال عنایت کرد (که در بهشت به پرواز درآید)».

امالی شیخ صدوق، ترجمه: کریم فیضی، قم، وحدت، بخش اول، ۱۳۸۴ش، ص ۷۳۰، مجلس ۷۰، ح ۱۰

آن گاه امام سجاد علیه السلام افزود: «وَ إِنَّا لِلْعَبَّاسِ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنزِلَةٌ يَغْبِطُهُ بِهَا جَمِيعُ الشُّهَدَاءِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ؛ برای عباس علیه السلام در پیشگاه خداوند بزرگ، مقامی بس ارجمند است که همه شهیدان در روز قیامت، حسرت آن را می‌خورند.» امالی، مجلس ۷۰، ح ۱۰

روضه

شاعر درباره حضرت عباس علیه السلام سروده است:

أَحَقُّ النَّاسِ أَنْ يُبْكِيَ عَلَيْهِ فَتَىٰ أَبِكَىٰ الْحُسَيْنَ بِكَرْبَلَاءِ
 أَخُوهُ وَ ابْنُ وَالِدِهِ عَلِيٌّ أَبُو الْفَضْلِ الْمُضْرَجِ بِالْدَّمَاءِ
 وَ مَنْ وَاسَاةٌ لَا يَثْنِيهِ شَيْءٌ وَ جَادَلَهُ عَلَى عَطَشٍ بِمَاءِ

سزاوارترین مردم برای گریستن، جوانمردی است که حسین علیه السلام را در کربلا به گریه انداخت: برادر حسین و فرزند پدر او، یعنی ابوالفضل به خون آغشته؛ آنکه با حسین علیه السلام مواسات و همراهی کرد و هیچ چیز او را از همراهی حسین باز نداشت (و در حال تشنگی به آب فرات رسید) و چون حسین تشنه بود، آب نیاشامید. لهوف، ص ۱۳۶

آن گاه که عباس برای آوردن آب برای اطفال تشنه کام، صف دشمن را در هم شکست و وارد شریعه فرات شد، خواست مقداری آب بنوشد؛ اما یاد عطش حسین و اهل بیت و کودکان، او را از نوشیدن آب بازداشت. پس آب را ریخت و این اشعار را زمزمه کرد:

يَا نَفْسُ مِنْ بَعْدِ الْحُسَيْنِ هُونِي وَبَعْدَهُ لَا كُنْتَ أَنْ تَكُونِي
 هَذَا الْحُسَيْنُ شَارِبُ الْمُنُونِ وَ تَشْرِبِينَ بَارِدَ الْمَعِينِ

ای نفس! زندگی بعد از حسین، خواری و ذلت است، و بعد از او نمانی تا این ذلت را ببینی؛ این حسین است که شربت مرگ می نوشد و تو آب سرد و گوارا می نوشی؟! قصه کربلا، ص ۳۴۸

افسوس که عباس به آرزویش نرسید، و با همه اشتیاقی که داشت، نتوانست مشک آب را به تشنه کامان برساند:

مشک شد بر حالت او اشک ریز	پس فرو بارید بر او تیر تیز
تا که چشم مشک خالی شد ز اشک	آن چنان گریید بر او چشم مشک
	همچنین در این باره سروده اند:
از آب دیدگان، تن خود شستشو کنند	عشاق چون به درگه معشوق رو کنند
در روز حشر، رتبه او آرزو کنند	قربان عاشقی که شهیدان کوی عشق
باب الحوائجش همه جا گفتگو کنند	درگاه او که درگه باب الحوائج است

خیر خواهی

یکی از وظایف مسلمانان در برابر یکدیگر، خیرخواهی است. امام صادق علیه السلام در این باره می‌فرماید: «عَلَيْكُمْ بِالنُّصْحِ لِلَّهِ فِي خَلْقِهِ، فَلَنْ تَلْقَاهُ بِعَمَلٍ أَفْضَلَ مِنْهُ»؛ بر شما لازم است که به خاطر خدا نسبت به خلق او خیرخواهی کنید، که با عملی بهتر از این خدا را ملاقات نخواهی کرد.

اصول کافی، کلینی، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران، دار الکتب الاسلامیه، سوم، ۱۳۸۸ ش، ج ۲، ص ۲۰۸

از نگاه آموزه‌های دینی، دایره خیرخواهی، تنها به دوستان، منحصر نمی‌شود؛ بلکه از نگاه اسلام انسان کامل، فردی است که خیرخواه همگان است، حتی در باره آنان که نسبت به او ناسپاسی کرده و دشمنی و رزیده‌اند.

شمس تبریزی در این باره چنین می‌گوید: "انسان کامل، خودخواه نیست، دیگر خواه است، غمخوار عالم است. او خود را در برابر مردمان، مسئول می‌پندارد، و در خود برای آنان احساس پیام و رسالت و وظیفه رهنمونی و دستگیری می‌کند. انسان کامل می‌خواهد بی‌خبران را بی‌گناهان، و ناپختگان را از خامی به بلوغ و کمال رهنمون گردد. او حتی در برابر ناسپاسی و حق ناشناسی مردمان، و نیز در برابر آزار آنان، همچنان و بیش از هر هنگام، غمخوار ایشان است".

نمونه ای از خیرخواهی را حتی برای کینه توزان و کج اندیشان، در سوره مبارکه یس می‌خوانیم؛ آنجا که یکی از پیروان راستین پیامبران در میان مردم آمد، و آنها را به پیروی از انبیا، و پرستش پروردگار دعوت فرمود، و بر این دعوت خویش برهان نیز اقامه کرد؛ اما آنان در برابر این خیرخواهی، وی را به شهادت رساندند و به خیال خود، او را از سر راهشان برداشتند.» مضمون آیات ۲۵-۲۰ سوره مبارکه یس

در اینجا قرآن کریم، اوج خیرخواهی این پیرو راستین پیامبر - آن گاه که کشته شد و به عالم برزخ و بهشت وارد شد- را این گونه بیان می‌فرماید:

«قِيلَ ادْخُلِ الْجَنَّةَ قَالَ يَا لَيْتَ قَوْمِي يَعْلَمُونَ * بِمَا غَفَرَ لِي رَبِّي وَ جَعَلَنِي مِنَ الْمُكْرَمِينَ»؛ «(سرانجام به جرم ایمان کشته شد، و بدو) گفته شد: به بهشت درآی. (او از سر خیرخواهی و دلسوزی) گفت: ای کاش، قوم من می‌دانستند که پروردگارم چگونه مرا آمرزید و مرا در زمره عزیز کردگان قرار داد.» یس، ۲۶ و ۲۷

حکیم نظامی گنجوی در این باره چه زیبا سروده است:

ز ما رنجه و، راحت اندوز ما
چراغ شب و مشعل روز ما

کلیات حکیم نظامی گنجوی، تهران، امیرکبیر، هجرت، اول، ۱۳۷۲ ش، ص ۱۵۵ و ۱۵۶

در مکتب عاشورا نمونه‌هایی از اوج خیرخواهی سالار شهیدان علیه السلام را می‌بینیم؛ آنجا که وقتی برخی برای یاری آن حضرت عذر آوردند و بهانه تراشیدند، آن حضرت از روی خیرخواهی و برای آنکه آنان دچار عذاب الهی نشوند، توصیه می‌کند که از آن مکان فاصله گیرند؛ چرا که اگر باشند و فریاد "هَلْ مِنْ نَاصِرٍ" حسین را بشنوند و به یاری او برنخیزند، گرفتار دوزخ خواهند شد.

دو نمونه از این خیرخواهی:

نمونه اول: عمرو بن قیس مشرقی گوید: من و پسر عمویم در قصر بنی مقاتل، خدمت حسین علیه السلام رسیدیم و بر او سلام کردیم. حضرت پرسید: «آیا به یاری من آمده‌اید؟» گفتم: «مردی عیال‌مندم، و مال بسیاری از مردم نیز نزد من است. چون نمی‌دانم کار شما به کجا می‌انجامد، می‌ترسم که امانت مردم ضایع شود. پسر عمویم نیز مانند همین سخن را به زبان آورد. حسین علیه السلام فرمود: «پس، از اینجا بروید تا فریاد مرا نشنوید و اثری از من نبینید، که به راستی هر کس فریاد ما را بشنود، و یا (از دور) سیاهی و شبح ما را ببیند؛ ولی درخواست ما را نپذیرد و به فریاد ما نرسد، بر خدای بلند مرتبه واجب است که او را با خواری به جهنم اندازد.» مقتل الشمس، محمد جواد صاحبی، تهران، هجرت، اول، ۱۳۷۲ش، ص ۱۵۵ و ۱۵۶

نمونه دوم: ضحاک بن عبد الله مشرقی می‌گوید: من و مالک بن نصر ارحبی بر ابا عبد الله علیه السلام وارد شدیم، پس سلام کردیم و در محضر وی نشستیم. آن حضرت خوش آمد گفت و پاسخ سلام ما را داد؛ و پرسید: «به چه منظوری نزد من آمده‌اید؟» عرض کردیم: «برای سلام و درخواست عافیت برای شما و اینکه به شما خبر دهیم که مردم کوفه برای جنگ با شما آماده‌اند.»

امام علیه السلام فرمود: «حَسْبُنَا اللَّهُ وَ نِعْمَ الْوَكِيلُ نِعْمَ الْمَوْلَى وَ نِعْمَ النَّصِيرُ»؛ خدا برای ما بس است و او سرپرست و مددکار خوبی است.

وقتی خواستیم از او جدا شویم و خداحافظی کنیم، فرمود: «چه مانعی دارد که مرا یاری کنید؟» مالک بن نصر که همراه من بود گفت: «هم قرض داریم و هم گرفتار زن و فرزند هستیم.» من گفتم: «گرچه مرا نیز همین گرفتاری‌های قرض و زن و بچه هست؛ ولی حاضرم تو را همراهی کنم، و در راه توفداکاری نمایم؛ اما به آن شرط که هرگاه بی کس ماندی و یاری من برای توست نداشت، اجازه بدهی شما را رها کنم و در پی کار خویش بروم.»

امام، شرط مرا پذیرفت. پس من نزد وی ماندم تا آنکه روز عاشورا فرارسید و یاران او به شهادت رسیدند و از اصحاب امام جز دو نفر باقی نماند؛ آن گاه به حسین علیه السلام عرض کردم: «ای فرزند پیامبر خدا! مرا با تو قرار بر این بود که تا یاورانی داشته باشی همراه تو بمانم، و شما را یاری کنم، ولی هنگامیکه یاران و همراهان تو کشته شدند، آزاد باشم و بروم. هم اکنون زمان آن فرا رسیده است.»

فرمود: «راست گفتی؛ اما چگونه از دست این لشکر بزرگ می‌گریزی؟ اگر می‌توانی، راهی برای فرار پیدا کن. مرا با تو کاری نیست.» هنگامی که مرا اجازه رفتن داد، اسب خویش را که از قبل در میان خیمه‌ای پنهان کرده بودم - و خود پیاده می‌جنگیدم - از خیمه بیرون آوردم و سوار شدم، و چنان با تازیانه بر او زدم که روی سم پاهای خود بلند شد، آن گاه افسارش را رها کردم تا پیش بتازد. دشمن که این حالت را دید، ناگزیر راه را باز کرد، و من صف‌های آنان را شکافتم و بیرون آمدم و گریختم. من آن روز دو نفر از دشمنان امام علیه السلام را کشتم و دست فرد دیگری راقطع کردم؛ حسین علیه السلام این کار من را تحسین کرد؛ به گونه ای که چند بار فرمود:

«لَا تَشَلُّ، لَا يَقْطَعُ اللَّهُ يَدَكَ، جَزَاكَ اللَّهُ خَيْرًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ»؛ «دستت درد نکند و شل نشود. خدا هرگز نگذارد دست تو قطع شود، و پروردگار از جانب خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله پاداش نیکویی به تو عنایت کند.» تاریخ طبری، محمدبن جریر طبری، بیروت، دارالتراث العربی، ۱۳۸۷ق، ص ۴۴۴ و ۴۴۵.

روضه

امام حسین علیه السلام خیرخواهی را بدانجا رسانیده بود، که حتی خواهان سعادت و نجات دشمنان خودنیز بود؛ اما آنان در برابر ایشان چه پاسخی دادند؟! آنها حتی به طفل شیرخوار او نیز رحم نکردند. آن گاه که امام برای وداع، مقابل خیمه آمد و به خواهرش فرمود: «ناولیني وُلْدِي الصَّغِيرَ حَتَّى أَوْدَعَهُ؛ فَأَخَذَهُ وَ أَوْمَأَ إِلَيْهِ لِيُقَبِّلَهُ، فَرَمَاهُ حَرْمَلَةُ بِنِ كَاهِلِ الْأَسَدِيِّ بِسَهْمٍ فَوَقَعَ فِي نَحْرِهِ، فَذَبَحَهُ فَقَالَ لِرِزْبِ: خُذِيهِ، ثُمَّ قَالَ: هُوَ عَلَى مَا نَزَلَ بِي إِنَّهُ بَعَيْنِ اللَّهِ، ثُمَّ حَفَرَ لَهُ عِنْدَ الْفُسْطَاطِ حَفِيرَةً فِي جَفْنٍ سَيْفِهِ فَدَفَنَهُ فِيهَا بِدِمَائِهِ»

ابصار العین، محمد السماوی، قم، مکتبه بصیرتی، ۱۴۰۸ق، ص ۲۴

« فرزند خرد سالم را بده تا با او وداع کنم؛ طفل را گرفت و خواست ببوسد که ناگاه حرملة بن کاهل اسدی، او را هدف تیر قرار داد، و آن تیر در حلق او جای گرفت، و او را ذبح کرد. پس به زینب فرمود: او را بگیر! آن گاه فرمود: چون این حادثه در برابر دیدگان خداست، بر من آسان است. در این هنگام، با نوک شمشیرش در کنار خیمه قبری ساخت و او را با همان وضع خون آلود دفن کرد.»

بخواب ای نوگل پژمان پرپر

بخواب آسوده اندر دامن خاک

بخواب و خواب راحت کن شب و روز

همه افتاده، در خواب اند و خاموش

بخواب ای غنچه نشکفته، اصغر

ندیده دامن پر مهر مادر

که خاموش است صحرا بار دیگر

تویی صحرا و چندین نعش بی سر

رضا و تسلیم در برابر خواست پروردگار

آنکه خداوند را به حکمت و عدالت می شناسد و از این نکته، آگاه است که پروردگار جز به صلاح بنده‌اش رفتار نمی‌کند، در برابر مشیت او تسلیم، و به قضا و قدرش راضی می‌شود. چنین کسی همان گونه که در خوشی‌ها خرسند است، در ناخوشی‌ها نیز، سر بر آستان رضا می‌ساید و تسلیم حضرت دوست می‌گردد. در حکایتی آمده است که نزد امام حسین علیه السلام گفتند که اباذر رحمه الله گفته است: «نزد من درویشی بهتر از توانگری و بیماری بهتر از تندرستی است.» امام علیه السلام فرمود: «رحمت بر اباذر باد؛ ولی من گویم هرچه خدا بخواهد همان بهتر است و بنده چون اختیار حق دید از اختیارات خود اعراض کند.»

مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، شمس الدین محمد لاهیجی، تصحیح و تعلیق: محمد رضا برزگر خالقی و عفت کرباسی، تهران زوار، سوم، ۱۳۷۸ ش، ص ۲۲۵

بابا طاهر چه زیبا در این باره سروده است:

یکی درد و یکی درمون پسندد	یکی وصل و یکی هجرون پسندد
مو از درمون و درد و وصل و هجرون	پسندم آنچه را جانون پسندد

رباعیات ابو سعید ابوالخیر، خیام، بابا طاهر، تصحیح: جهانگیر منصور، تهران، ناهید، دوم، ۱۳۸۱ ش، ص ۲۲۱

بی گمان اعتماد به نفس و آرامش ژرفی که بر روح ابا عبد الله علیه السلام حاکم بود - با آنکه از شهادت و مصیبت‌های پیش رو آگاه بود - ریشه در رضا مندی آن حضرت در برابر مشیت پروردگار داشت؛ و اینکه آن حضرت سر تسلیم در برابر آستان معبود فرود آورد و بر مقدرات خداوند راضی بود.

آن حضرت در سخنی شیوا در این باره می‌فرماید: «رِضَى اللّٰهِ رِضَانَا أَهْلَ الْبَيْتِ، نَصْبِرُ عَلَىٰ بَلَائِهِ وَيُؤَفِّقُنَا أَجْرَ الصَّابِرِينَ»^۳ لهوف، سید بن طاووس، ص ۷۶

آنچه خداوند به آن خشنود است ما اهل بیت هم خشنودیم، و بر بلیاتی که از جانب خدا است صبر می‌کنیم و او مزد صابران را به ما عطا می‌فرماید.»

ای دل بیا که تا به خدا التجا کنیم	وین درد خویش را ز در او دوا کنیم
سر در نهیم در ره او هر چه باد باد	تن در دهیم و هر چه رسد مرحبا کنیم
چون دوست دوست داشت که ما خون دل خوریم	از دشمن حسود، شکایت چرا کنیم
او هر چه می‌کند چو صواب است و محض خیر	پس ما چرا حدیث ز چون و چرا کنیم
بر کارها چو بند مشیت نهاد حق	ما نیز کار خود به مشیت رها کنیم

کلیات اشعار فیض کاشانی، تصحیح: محمد پیمان، تهران، سنائی، ۱۳۵۴ ش، ص ۲۹۷ و ۲۹۸

روضه

امام حسین علیه السلام والاترین نمونه «تسلیم و رضا» در برابر اراده پروردگار بود، که حتی در دشوارترین شرایط نیز، جز به رضای خداوند نیندیشید، و در سخت ترین لحظه‌ها، تنها به آفریدگارش امیدوار بود و بس؛ همچنان که زبان حال آن حضرت، این بوده است.

در دایره قسمت ما نقطه تسلیمیم لطف آنچه تو اندیشی حکم آنچه تو فرمایی
فکر خود و رأی خود در عالم رندی نیست کفر است در این مذهب خودبینی و خودرایی

حضرت ابا عبد الله علیه السلام در صبح عاشورا، این گونه با پروردگار خویش به مناجات نشست: «اللَّهُمَّ أَنْتَ ثِقَتِي فِي كُلِّ كَرْبٍ وَ رَجَائِي فِي كُلِّ شِدَّةٍ وَ أَنْتَ لِي فِي كُلِّ أَمْرٍ نَزَلَ بِي ثِقَةٌ وَ عُدَّةٌ، كَمْ مِنْ هَمٍّ يَضْعُفُ فِيهِ الْفُؤَادُ وَ تَقِلُّ فِيهِ الْحَيَلَةُ وَ يَخْذَلُ فِيهِ الصَّدِيقُ وَ يَشْمُتُ فِيهِ الْعَدُوُّ وَ أَنْزَلْتَهُ بِكَ وَ شَكَّوْتُهُ إِلَيْكَ رَغْبَةً مِنْنِي إِلَيْكَ عَمَّنْ سِوَاكَ فَكَشَفْتَهُ وَ فَرَجْتَهُ فَأَنْتَ وَلِيُّ كُلِّ نِعْمَةٍ وَ صَاحِبُ كُلِّ حَسَنَةٍ وَ مُنْتَهَى كُلِّ رَغْبَةٍ»؛

البدایه و النهایه، ابن کثیر، بیروت، دارالفکر، دوم، ۱۴۰۳ق، ج ۸، ص ۱۶۹

«خدایا! تو در هر گرفتاری و مصیبت، تکیه گاه من هستی و امید من در شاداید؛ و مورد اعتماد و تکیه گاهم در آنچه بر من [از مصیبت ها] نازل شده هستی. چه غم ها که در برابر آن، قلب انسان، ضعیف و راه چاره مسدود می شود؛ غم هایی که با دیدن آن، دوستان، خوار و دشمنان زبان به شماتت می گشایند. [در چنین مواقعی]، تنها به تو شکایت آوردم و از دیگران قطع امید کردم و این تو بودی که مرا از گرفتاری ها نجات دادی؛ همانا تو صاحب هر نعمت و حسنه و منتهای رغبت [بندگان] هستی».

راوی در بیان واپسین لحظه های زندگی سید الشهداء علیه السلام می گوید: چون ضعف بر امام حسین علیه السلام غلبه کرد، لحظه ای ایستاد تا استراحت کند؛ همان گونه که ایستاده بود، سنگی برپیشانی او اصابت کرد (و خون از پیشانی اش جاری شد) پس دامان جامه خود را گرفت تا خون را از پیشانی اش پاک کند،

که ناگاه تیر سه شعبه زهرآلودی رسید و بر قلب او نشست، امام در این هنگام فرمود: «بِسْمِ اللَّهِ وَ بِاللَّهِ وَ عَلِيٍّ مَلَأَهُ رَسُولُ اللَّهِ.» آن گاه تیر را از پشت سر بیرون آورد، و خون چون ناودان از بدنش جاری شد. پس سرش را به آسمان بلند کرد و عرض کرد: «خدای من! تو می دانی که این لشکر، کسی را می کشند که جز او

پسر دختر پیغمبری بر روی زمین وجود ندارد.» «لهوف، ص ۱۳۸

روی بنما و مرا گو که ز جان، دل برگیر، پیش شمع آتش پروانه به جان گو درگیر

در لب تشنه ما بین و مدار آب دریغ، بر سر کشته خویش آی و ز خاکش برگیر دیوان حافظ، ص ۲۲۴، غزل ۲۵۷

ادای زکات

در زیارت نامه سالار شهیدان، حسین بن علی علیه السلام می‌خوانیم: «أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ أَقَمْتَ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتَ الزَّكَاةَ...؛ شهادت می‌دهم که تو اقامه نماز و ادای زکات کردی».

مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ششم، ۱۳۷۳ش، ص ۷۵۸ (زیارت وارث)

زکات - صرف نظر از حکم فقهی و وجوب آن - نماد مردم دوستی است که بارها در قرآن کریم - آن هم - بعد از واژه نماز تکرار شده است. بی گمان، پیام اصلی هم‌جواری زکات با نماز در قرآن، تأکید خداوند بر ارتباط مردم در کنار ارتباط با خداست، و اینکه خداوند، نمازی را به بندگانش سفارش می‌کند که همراه زکات، انفاق و گره‌گشایی باشد، و نمازگزار خود را در گرفتاری و رنج و غم دیگران شریک بداند.

از این رهگذر می‌توان نتیجه گرفت که ثمره کامل نماز در صورتی بردل و جان نمازگزار به بار خواهد نشست که با اجتماع پیوندی تنگاتنگ داشته باشد، و دغدغه رفاه و خوشبختی دیگران را نیز در سر داشته و براین باور باشد که تا جامعه بر اثر همکاری و همیاری افراد با یکدیگر به نیکی سامان نیابد، کار فرد نیز سامان نخواهد یافت، و تا افراد خود را در برابر مشکلات یکدیگر مسئول ندانند، کار فروبسته این افراد نیز گشوده نخواهد شد.

بر این اساس از اینکه امام صادق علیه السلام در زیارت وارث، یکی از آموزه‌های مکتب سید الشهداء علیه السلام و ویژگی‌های برجسته آن حضرت را «ادای زکات» نام می‌برد، استفاده می‌شود که امام حسین علیه السلام به همراه ارتباط با خداوند با جامعه نیز در ارتباط بود و سامان دادن امور اقتصادی آنان را از راه پرداخت «زکات» و جبهه همت خویش قرار داده بود.

زکات، حکم و قانونی است که در صورت مراعات آن، به انسان از نظر فردی، آزادی کار و تلاش می‌دهد، و از حق همکاری اجتماعی و تعاون و برادری میان مردم دفاع می‌کند. و براین اساس، اصل و مبدأ مهم اسلامی یعنی احساس مسئولیت فرد در برابر جامعه و احساس تکلیف جامعه در برابر دیگران، ترویج می‌شود.

روضه

امام حسین (علیه السلام) زکات جاودانگی، سعادت ابدی و سروری کردن بر جوانان اهل بهشت را با نثار جان گرامی خویش و فرزندان در راه حقتعالی، پرداخت کرد.

سید بن طاووس در لهوف می‌نویسد که وقتی یاران باوفای حسین علیه السلام به شهادت رسیدند و جزاahl بیتش کسی زنده نماند، فرزندش علی اکبر که از زیباترین و خوش خلق ترین مردم بود، برابر پدر قرار گرفت و از او اجازه رفتن به میدان خواست: «فَإِذَنْ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَةً آيسٍ مِنْهُ وَ أَرَخَى عَيْنَهُ وَ بَكَى ثُمَّ قَالَ: اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غُلامٌ أَشْبَهُ النَّاسِ خُلُقًا وَ خُلُقًا وَ مَنْطِقًا بِرَسُولِكَ وَ كُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ؛ حسین علیه السلام اجازه میدان داد، آن گاه نگاهی مأیوسانه بر او انداخت و قطرات اشک بر صورتش جاری شد و گفت: «خدایا! تو شاهد باش که جوانی به سوی این لشکر رفت که از لحاظ اندام، اخلاق و گفتار، شبیه‌ترین مردم به رسول خدا (صلی الله علیه و آله) بود، و ما هرگاه مشتاق دیدار پیغمبرت می‌شدیم به این جوان می‌نگریستیم.

پس علی اکبر به میدان رفت و به جنگ پرداخت و پس از قتالی سخت و کشتن عده زیادی از دشمنان به سوی پدر آمد و گفت: "ای پدر! تشنگی، جانم را به لب رسانیده و سنگینی اسلحه مرا به تعب انداخته است. آیا ممکن است با اندکی آب از تشنگی نجاتم دهی؟"

حسین علیه السلام گریست و فرمود: «وا غوثاه! فرزندم باز گرد و کمی دیگر بجنگ! که بسیار نزدیک است که جدّت رسول الله (صلی الله علیه و آله) را دیدار کنی و از دست او جامی سرشار از آب بنوشی که از آن پس هرگز تشنه نشوی.»

سپس علی به سوی میدان رفت و آماده شهادت شد و حمله شدیدی را آغاز کرد. به ناگاه «منقذ بن مره عبدی» او را هدف تیری قرار داد که بر اثر آن، روی زمین افتاد، و فریاد زد: «يَا أَبَتَاهُ عَلِيَّكَ مِنْي السَّلَامُ هَذَا جَدِّي يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَكَ عَجَلِ الْفُدُومِ عَلَيْنَا، ثُمَّ شَهَقَ شَهَقَةً فَمَاتَ، فَجَاءَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَ وَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَ قَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُوا مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَ عَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ، عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَا؛ "پدرجان! خداحافظ و سلام بر تو! اینک جدّم رسول خدا (صلی الله علیه و آله) تو را سلام می‌رساند و می‌گوید: ای حسین! زودتر نزد ما بیا! سپس فریادی کشید و جان داد. حسین علیه السلام آمد و بر بالین فرزند شهیدش نشست و صورت بر صورت او نهاد و فرمود: پسر جانم! خدا بکشد

کسانی را که تو را کشتند. و چقدر بر خدا گستاخی کردند؟! چقدر حرمت رسول خدا (صلی الله علیه و آله) را شکستند؟! پس از تو خاک بر سر این دنیا باد."

حلال خواری

یکی از آموزه‌های مهم اقتصادی مکتب عاشورا - چنانچه اشاره خواهد شد - «حلال خواری» و پرهیز از «غذای حرام» است. اهل بیت (علیهم السلام) به دلیل آثار ویرانباری که حرام خواری بر جسم و روح انسان بر جا می‌گذارد، به شدت از آن پرهیز می‌کردند و پیروانشان را نیز از آن باز می‌داشتند. حضرت علی علیه السلام باطن غذاهای حرامی چون رشوه راقی کرده مار سمی و یا غذایی می‌داند که با آب دهان مار سمی مخلوط شده باشد.

آن حضرت در این باره ضمن حکایتی می‌فرماید: «... وَ أَعْجَبُ مِنْ ذَلِكَ طَارِقٌ طَرَقَنَا بِمَلْفُوفَةٍ فِي وَعَائِهَا، وَ مَعْجُونَةٍ سَنَّتْهَا، كَأَنَّمَا عُجِنَتْ بِرَبِيقِ حَيَّةٍ أَوْ قَيْئِهَا، فَقُلْتُ: أَصِلَةٌ أَمْ زَكَاةٌ، أَمْ صَدَقَةٌ؟ فَذَلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ! فَقَالَ: لَا ذَا وَلَا ذَاكَ، وَلَكِنَّهَا هَدِيَّةٌ. فَقُلْتُ: هَبْلَتِكَ الْهَبُولُ! أَعَنْ دِينَ اللَّهِ آتَيْتَنِي لَتَخْدَعَنِي؟ أَمْ مُخْبِطٌ أَنْتَ أَمْ ذُو جِنَّةٍ، أَمْ تَهَجُرُ؟...» و از این شگفت‌آورتر آن که شب هنگام، کسی به دیدار ما آمد و ظرفی سرپوشیده پر از حلوا داشت. معجونی در آن ظرف بود که چنان از آن متنفر شدم که گویا آن را با آب دهان مار سمی، یا قی کرده‌ی آن مخلوط کردند! به او گفتم: هدیه است یا زکات یا صدقه؟ که این دو بر ما اهل بیت پیامبر حرام است. گفت: نه زکات و نه صدقه است؛ بلکه هدیه است. گفتم: زنان بچه مرده بر تو بگریند. آیا از راه دین وارد شدی که مرا بفریبی؟ یا عقلت آشفته شده؟ یا جن زده شدی؟ یا هذیان می‌گویی؟"

نهج البلاغه، ترجمه محمد دشتی، خطبه ۲۲۴

نوشته اند که این شخص، اشعث بن قیس بود. چون قرار بود فردای آن روز در دادگاه اسلامی به پرونده او رسیدگی شود، شبانه به عنوان رشوه، حلوا خدمت امام برد تا به خیال خام خود توجه آن حضرت را به خود جلب کند. نهج البلاغه، دشتی، ذیل خطبه.

اثر زیانبار حرام خواری تا آنجاست که به فرموده سالار شهیدان علیه السلام آدمی را به وادی هلاکت بار نافرمانی از امام زمان خویش می‌افکند و وی را در مقابله و رویارویی با امام عصر خویش قرار می‌دهد. حقیقتی که امام حسین علیه السلام وقتی در برابر سپاه کوفه ایستاد، از آن، این گونه یاد کرد:

«وَيَلِكُمْ مَا عَلَيْكُمْ أَنْ تُنصِتُوا إِلَى فَتَسْمَعُوا قَوْلِي وَ إِنَّمَا أَدْعُوكُمْ إِلَى سَبِيلِ الرَّشَادِ فَمَنْ أَطَاعَنِي كَانَ مِنَ الْمُرْشِدِينَ وَ مَنْ عَصَانِي كَانَ مِنَ الْمُهْلِكِينَ، وَ كُلُّكُمْ عَاصٍ لِأَمْرِي غَيْرُ مُسْتَمِعٍ قَوْلِي فَقَدْ مَلِئْتُ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَرَامِ وَ طَبِعَ عَلَى قُلُوبِكُمْ، وَيَلِكُمْ أَلَّا تُنصِتُونَ! أَلَّا تَسْمَعُونَ؟!»

قصه کربلا، نظری منفرد، تهران، سرور، سوم، ۱۳۷۷ش، ص ۲۶۹

«وای بر شما! چه زیانی می‌برید اگر به من توجه کنید و سخن مرا بشنوید؟ من شما را به راه راست می‌خوانم. هر کس فرمان من برد بر راه صواب باشد، و هر که از من نافرمانی کند هلاک شود. شما از همه فرامین من سر باز می‌زنید، و سخن مرا گوش نمی‌دهید؛ چرا که شکمهای شما از حرام پر شده و بر دل‌های شما مهرشقاوت نهاده شده است. وای بر شما چرا خاموش نمی‌شوید؟! چرا گوش نمی‌دهید؟!»

روضه

حرام خواری همان گونه که سالار شهیدان علیه السلام فرمود، آدمی را به ورطه هلاکت می‌کشاند؛ اما حلال خواری، زمینه ساز سعادت انسانها و عاقبت به خیری آنها می‌شود. بی گمان باید کسانی چون زهیر بن قین که در واپسین لحظات، به حسین پیوست - با آنکه از آن حضرت گریزان بود - و ناگهان با یک دیدار از اباعبدالله الحسین علیه السلام، منقلب شد و به آن حضرت پیوست، از حرام خواری و مال مردم را به ناحق خوردن، پرهیز می‌کرد، تا آنکه چنین عاقبت درخشانی نصیبش شد.

نگرش زیبا به مرگ

نهراسیدن از مرگ و نگرش درست و زیبا به مرگ داشتن، یکی از آموزه های عرفانی مکتب عاشورا است. حقیقت آن است که صرف نظر از چگونگی احوال انسان در جهان پس از مرگ، موضوع مردن یا همان انتقال از جهانی به جهان دیگر، همان گونه که حضرت سید الشهداء علیه السلام فرمود، امری زیبا و در حکم زینت برای فرزندان آدم به شمار می آید.

آن حضرت در بیانی دلنشین در این باره می فرماید: "خَطُّ الْمَوْتِ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخَطُّ الْفَلَادَةِ عَلَى جِيدِ الْفَتَاءِ، وَمَا أَوْلَهَبَنِي إِلَى أَسْلَافِي اِشْتِيَاقَ يَعْقُوبَ إِلَى يُوسُفَ" لهوف، ص ۷۶

«مرگ برای فرزندان آدم به مثابه گردن بند بر گردن دختر جوان، کشیده و بسته شده است؛ چقدر مشتاق دیدن پیشینیان خوبش؛ مانند اشتیاقی که یعقوب به دیدار یوسف داشت.»

حکیم نظامی گنجوی در این باره می گوید:

گر مرگ رسد چرا هراسم، کان راه به توست می شناسم

تا چند کنم ز مرگ فریاد، گر مرگ از اوست، مرگ من با

گر بنگرم آن چنان که رأی است، این مرگ نه مرگ، نقل جای است

از خوردگهی به خوابگاهی، وز خوابگاهی به بزم شاهی

خوابی که به بزم توست راهش، گردن نکشم ز خوابگاهش

چون شوق تو هست خانه خیزم، خوش حسبم و شادمانه خیزم

کلیات خمسه، ص ۴۳۰

سالار شهیدان علیه السلام در این باره می فرماید: «لَيْسَ شَأْنِي شَأْنَ مَنْ يَخَافُ الْمَوْتَ، مَا أَهْوَنَ الْمَوْتَ عَلَى سَبِيلِ نَيْلِ الْعِزِّ، وَ إِحْيَاءِ الْحَقِّ، لَيْسَ الْمَوْتُ فِي سَبِيلِ الْعِزِّ الْأَحْيَاءِ خَالِدَةً، وَ لَيْسَتِ الْحَيَاةُ مَعَ الذُّلِّ إِلَّا الْمَوْتُ الَّذِي لَا حَيَاةَ مَعَهُ. إِنَّ نَفْسِي لَأَكْبَرُ مِنْ ذَلِكَ؛ وَ هِمَّتِي لِأَعْلَى مِنْ أَنْ أَحْمِلَ الضَّيْمَ خَوْفًا مِنَ الْمَوْتِ؛ مَرَحَبًا بِالْقَتْلِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَكِنَّا لَمْ نَقْدِرُونَ عَلَى هَدْمِ مَجْدِي وَ مَحْوِ عِزَّتِي وَ شَرَفِي؛ فَإِذَا لَا أَبَالِي مِنَ الْقَتْلِ»

(لمعات الحسين، سيد محمد حسين تهراني، تهران، صدرا، دوم، ۱۴۰۷ق، ص ۴۰ و ۴۱)

«شأن من، شأن کسی نیست که از مرگ بترسد! چقدر مرگ در راه وصول به عزت و احیای حق، سبک و راحت است. مرگ در راه عزتمندی، چیزی جز زندگی جاویدان نیست، وزندگانی با ذلت و خواری، جز مرگ مطلق نیست. نفس من بزرگ تر از این است (که از مرگ بهراسد)؛ و همت من عالی تر از آن است

که از ترس مرگ، بار ستم و ظلم را به دوش بکشم. مرحبا و آفرین به کشته شدن در راه خدا! ولی شما توانایی نابودی مجدد و عزت و شرف مرا ندارید؛ پس در این صورت من از کشته شدن، باکی ندارم.»

روضه

نه تنها مرگ در راه حق در کام اباعبد الله الحسین علیه السلام شیرین و گوارا بود، بلکه یاران و بستگان و اصحاب او نیز این گونه بودند. عقبه بن سمعان می گوید که در مسیر راه حرکت حسین (علیه السلام) از مکه به عراق، با ایشان همراه بودم. در یکی از لحظه ها امام، همان گونه که بر اسب، سوار بود، به خواب سبکی فرو رفت، و پس از چند لحظه بیدار شد؛ در حالی که می فرمود: «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ» و دو یا سه مرتبه این جمله را تکرار کرد، علی اکبر به پدر رو کرد و گفت: «ای پدر! جانم به فدای تو باد! خدا را حمد کردی و آیه استرجاع خواندی، علت چیست؟» امام فرمود: «پسرم! شخصی را در خواب دیدم که بر اسب، سوار بود و می گفت: «این قافله به طرف مرگ پیش می رود.» علی اکبر گفت: «ای پدر! آیا ما بر حق نیستیم؟» آن بزرگوار فرمود: «سوگند به آن کسی که بازگشت بندگان به سوی اوست! ما بر حقیم.» علی اکبر گفت: «پس حال که بر حقیم، از مرگ، باکی نیست.»

در شب عاشورا نیز آن گاه که قاسم بن الحسن علیه السلام به امام عرض کرد: «آیا من هم در شمار شهیدانم؟» آن جناب با عطف و مهربانی فرمود: «ای فرزندم! مرگ نزد تو چگونه است؟» عرض کرد: «ای عمو! مرگ در کام من از غسل شیرین تر است.» آن حضرت فرمود: آری، تو نیز از شهیدان خواهی بود، آن هم پس از رنجی سخت.

نفس المهموم، شیخ عباس قمی، ترجمه: آیت الله شیخ محمد باقر کمره ای، قم، انتشارات مسجد مقدس جمکران، چهارم، ۱۳۷۳ش، ص ۲۸۵

توانی عیش با جان جهان کرد	توانی گر در این ره ترک جان کرد،
به جانان زندگی خوش تر توان کر	اگر جان رفت، جانان هست بر جای
جهانی جان به قربان می توان کرد	چه باشد جان و صد جان در ره دوست
توانی هر چه خواهی در جهان کرد	اگر دل از جهان کندن توانی
توانی رخنه ای در آسمان کرد	اگر دل از زمین کندن توانی،

دیوان اشعار فیض کاشانی، تهران سنائی، ۱۳۵۴ش، ص ۱۷۹